

قدیس آگوستین



شناسنامه	
نام کامل	مارکوس اورلیوس آگوستینوس
لقب	زرین دهان
زادروز	۱۳ نوامبر ۳۵۴
زادگاه	شهر تاگاست واقع در ایالت سوق اهراس، امپراتوری روم-الجزایر امروزی
تاریخ مرگ	۲۸ اوت ۴۳۰ – در سن ۷۵ سالگی
محل مرگ	شهر هیپو، الجزایر
مارکوس اورلیوس آگوستینوس معروف به آگوستین قدیس از تأثیرگذارترین فیلسوفان و اندیشمندان مسیحیت بوده و از شکل دهندگان سنت مسیحی غربی به حساب می‌آید.	

زندگی

آگوستین بر سنگ مزار خود چنین نگاشته است:

« چه چیز قلب یک مسیحی را از بار غم سنگین میکند؟ این حقیقت که او زائر است و در آرزوی میهن خود، بی تاب. »

اورلیوس آگوستین در ۱۳ نوامبر سال ۳۵۴ میلادی در تاگاست، ناحیه رومی نومیدیا - الجزایر کنونی - متولد شد و در ۲۸ اوت ۴۳۰ میلادی، در هیپون که به دست واندالها اشغال شده بود دیده از جهان فروبست. مفروض است که خانواده او ریشه بربر داشته اند.

پدرش پاتریسیوس بی ایمان بود و مادرش مونیکا، مسیحی ای معتقد. پدر، به رغم بی ایمانی، بر تفوق مهر مادری واقف بود و لاجرم هرگز در شیوه تربیتی مادر نسبت به فرزند، چون و چرا روا نداشت.

آگوستین پسری هوشمند بود. از این رو او را به قصد تحصیل به مادورا، شهر مجاور تاگاست رهسپار کردند و با آن که در آنجا به تفریح، تفنن، و بازیگوشی روی آورد، از درس خواندن غافل نشد و فقط پس از اندکی وقفه، تدارک تحصیل متوسطه وی در کارتاژ دیده شد و همانجا بود که به رسم آن روزگار، فن بلاغت آموخت. سپس از طریق مطالعه مقولات عشر ارسطو، در جدل چیره دست شد. در ۱۹ سالگی هورتنیوس اثر سیسرون را مطالعه کرد و از این رهگذر، لهیب حکمت در جانش زبانه کشید. کتاب مقدس را نیز در همین سن برای اولین بار مطالعه کرد. اما گرفتار مقایسه ترجمه نارسای کتاب مقدس به زبان لاتین با متون فاخری چون هورتنیوس و انه اید شد.

در پی یافتن تفسیری کامل از هستی، از جمله درک مقولات خیر و شر و حل معضل قادر مطلق و رهافتن به مبدأ از طریق ادله ساده، به مسلک مانی روی آورد. فقدان حجت وحیانی و عینی در دین مانی، اسباب تکرر خاطر آگوستین را فراهم آورد و موجب طرح مجادلات فراوانی از جانب وی به طرفیت مانویان شد.

آراء و نظریات مهم آگوستین

عقل و ایمان

در رابطه عقل و ایمان از دیدگاه آگوستین باید دوجنبه را در نظر گرفت:

۱. منظور آگوستین از عقل، عقلی اشراقی است که آن از ناحیه خداوند به انسان علوم حقیقی را اشراق کند.

۲. نظر آگوستین در رابطه عقل و ایمان به دو شکل است که این دونظر متفاوت در دو دوره متفاوت از عمر وی ابراز می‌گردد. که شرح آن به قرار زیر است:

نظر ابتدایی آگوستین این بود که ابتدا انسان باید ایمان آورد و پس از آن که ایمان آورد عقل آن تحت مقوله ایمان قرار می‌گیرد و در نتیجه عقل وسیله‌ای می‌گردد در خدمت ایمان و آن هم برای درک بهتر کتاب مقدس. همچنین به اعتقاد او انسان

بدون ایمان نیز به مراحل از علم و حقیقت می‌رسد که این همان علوم طبیعی می‌باشد. چرا که ما می‌بینیم که فی المثل $2+2=4$ که این امر در نزد تمام ریاضیدانان چه مسیحی و چه غیر مسیحی مشترک می‌باشد. و در نتیجه انسان بدون ایمان هم می‌تواند به کسب علوم و آن هم علوم طبیعی و ریاضی و... بپردازد ولی هیچگاه نمی‌تواند به حقیقت برسد مگر اینکه به مسیح ایمان بیاورد. این اولین نظر آگوستین در رابطه عقل و ایمان تا حدودی نظری معتدل به شمار می‌آید. ولی نظر دیگر آگوستین که در اواخر عمر وی مطرح می‌شود از حالت اعتدال خارج می‌گردد و به نوعی حالت جزم گرایی سوق پیدا می‌کند. در نظر دوم آگوستین درباره رابطه عقل و ایمان وی معتقد است که علم بدون ایمان روبه سوی انحراف دارد. و باعث گمراهی انسان‌ها می‌گردد، پس انسان باید ابتدا ایمان بیاورد و در پرتو این ایمان است که می‌تواند از عقل استفاده کند چرا که در غیر این صورت به گمراهی کشیده می‌شود. عقل پس از ایمان آوردن می‌تواند در سایه سار عقل الهی به حقیقت مطلق دست پیدا کند. از دو دیدگاه بالا دیدگاه دومی دیدگاه غالب بر آگوستین درباره عقل و ایمان است.

نظریه شناخت

درباره نفس آگوستین دو نظر را در جاهای مختلف آن می‌پذیرد. یکی مثل افلاطون نفس را جوهر بدن و امری که قبل از بدن نیز وجود داشته است می‌انگارد و معمولاً در مباحث فلسفی خودش درباره نفس از تعریف افلاطونی و افلوپینی نفس استفاده می‌کند. ولی در مقابل این تعریف، تعریف کتاب مقدس از نفس که آن عنصری است مجرد که پس از اینکه بدن به وجود آمد آن نیز به وجود می‌آید. این نظر مانند نظر افلاطون و افلوپین نیست که نفس را امری می‌دانستند که قبل از بدن نیز وجود داشته است. معمولاً آگوستین در بحث‌های کلامی خودش از تعریف کتاب مقدس درباره نفس بهره می‌گیرد. ولی در مجموع او تعریف افلاطونی نفس را می‌پذیرد و آن را امری مجرد و برتر از بدن می‌داند و معتقد است که حتی عمل شناخت نیز توسط همین نفس صورت می‌گیرد. در واقع حواس پنجگانه هنگامی که چیزی را درک کردند شکلی از این ادراک است که در نفس منتقل می‌گردد. و چون نفس نیز بر تمام بدن احاطه دارد پس کل بدن تحت شناخت و تأثیر نفس قرار دارد. این عمل شناخت حسی توسط نفس و از طریق بدن شکل می‌گیرد. و در واقع حواس پنجگانه آدمی تنها وسیله‌ای است برای شناخت انسان از امور بیرونی که شناخت نهایی توسط نفس صورت می‌گیرد.

در باب شناخت حقیقی او نیز مانند افلاطون معتقد است که شناخت و معرفت حقیقی از طریق عقل جزئی انسان صورت نمی‌گیرد چراکه عقل امری است شخصی و جزئی و معرفتی نیز که به آن تعلق می‌گیرد نیز متعلق آن این جهان جزئی و متغیر است، پس شناخت حقیقی توسط این عقل استدلالی نمی‌تواند صورت بگیرد بلکه توسط عقل اشراقی است که این معرفت حقیقی شکل می‌گیرد.

آگوستین به پیروی از افلاطونیان میانه مثل را در عقل خداوند قرار می‌دهد. و معرفت حقیقی معرفت به این مثل است که هیچ گونه تغییری در آنها ایجاد نمی‌گردد و اموری کلی و ازلی هستند. در نتیجه انسان باید از طریق ایمان آوردن به مسیح این عقل اشراقی را کسب کند و از طریق این عقل اشراقی است که بتواند به حقایق عالم مثل دست پیدا کند. این عمل اشراق را آگوستین تحت تأثیر گنوسیها گرفته است. از دیدگاه او خداوند مانند نوری است که به این عالم می‌تابد و عالم عدم را به عالم وجود مبدل می‌کند. همچنین از طریق این نور است که انسان به حقیقت می‌رسد. این نور حقیقت در همه افراد وجود دارد ولی عده‌ای از آن کمتر بهره می‌برند و تنها در حیطه علوم طبیعی باقی می‌مانند ولی عده‌ای دیگر با ایمان به مسیح فراتر از علوم طبیعی رفته و با عالم مثل ارتباط برقرار می‌کنند.

خداشناسی

درباره اندیشه‌های آگوستین درباره خداشناسی این امر را باید ذکر کرد که در نظر آگوستین خدا را نمی‌توان با این عقل محدود و جزئی شناخت. خدا تنها و تنها از طریق عقل و آنهم عقل اشراقی است که مورد شناخت قرار می‌گیرد. خدا سرمدی، خیر محض، وجود مطلق و... است. در اینجا آگوستین از این سنت نوافلاطونی که به خداوند هیچگونه لقبی را نمی‌داد دور می‌گردد و القاب و صفات مختلفی را به خداوند نسبت می‌دهد. از دیدگاه او مهم‌ترین صفت خداوند وحدت می‌باشد. و این صفتی است که مشرکان را از مسیحیان متمایز می‌سازد. چرا که در تثلیث هر سه اقنوم یا شخص دارای وحدت جوهر هستند. زیرا اگر دارای وحدت جوهر نباشند پس دارای سه خدای متفاوت خواهیم بود و این امر مستلزم سه خدایی بودن و شرک در مسیحیت می‌گردد. تمام صفات خداوند عین ذات او هستند زیرا در غیر این صورت دوگانگی بین ذات و صفات پیش می‌آید و در نتیجه خداوند مرکب خواهد شد که برای خداوند این امر نقص محسوب می‌گردد. خدا جهان را بر اساس عقل خود ایجاد کرده است. و همچنین او تمام موجودات را در یک آن می‌شناسد تا عرض زمان بر او حمل نگردد. وی تنها خداوند را لایق این امر می‌داند که او را essentia بنامد. افلاطون عالم مثل را همان عالم معقول و عالم وجود مطلق یا ousia می‌دانست. آگوستین ترجمه ousia را به essentia پذیرفت و خداوند را وجود مطلق نامید. وی از سرمداران فلسفه ذات گرا essentiaalist در مقابل فلسفه‌های جوهر گرا یا substantiaalist است. معمولاً در تاریخ فلسفه کسانی که گرایش‌های ارسطویی را پذیرفته‌اند بیشتر جوهر گرا هستند. و کسانی که اندیشه‌های افلاطونی را پذیرفته‌اند بیشتر ذات گرا می‌باشند. وجود حقیقی وجودی است که هیچ گونه تغییری در آن رخ نمی‌دهد. چرا که هر تغییر مستلزم نوعی عدم می‌باشد. برای مثال هنگامیکه شکوفه سیبی به یک سیب کامل تبدیل و تغییر می‌کند، پذیرفتن صورت سیب منوط است به عدم صورت شکوفه. پس وجود حقیقی در آن تغییری نمی‌باشد چرا که هر تغییر مستلزم نوعی عدم است. و چون خداوند وجود مطلق

است نیز هیچ گونه تغییر و شدنی در آن ایجاد نمی‌گردد. این اصل رانیز آگوستین و امداد افلاطون و پارمنیدس و افلاطونیان میانه می‌باشد.

تثلیث

وی از نظریه پردازان بزرگ مسیحی در باب تثلیث می‌باشد. از دیدگاه او خدای واحد و حقیقی از سه شخص تحت عناوین: پدر، پسر و روح القدس تشکیل یافته است. و خداوند در حقیقت از این سه شخص تثلیث می‌باشد. آگوستین مهم‌ترین صفت خداوند را وحدت معرفی می‌کند. و بیان می‌کند که این امر است که مسیحیان را با مشرکان متمایز می‌کند. در واقع او این توجیه فلسفی را برای تثلیث بیان می‌کند که این سه شخص از نظر جوهر دارای وحدت می‌باشند تا ایجاد سه خدایی و شرک نشود. وی مقولات ارسطویی را درباره خداوند به سه بخش تقسیم می‌کند: مقولات مطلق، عرضی و حمله. سه مقوله جوهر، کم و کیف جزء مقولات مطلق می‌باشند. خداوند جوهر است و دو مقوله دیگر (کم و کیف) به صورت همزمان بر او حمل می‌گردند. یعنی خداوند در عین اینکه جوهر است عظیم (کم) و خیر (کیف) نیز می‌باشد. و این دو مقوله چون بنا به جوهر بر خداوند حمل می‌شوند با آن یکی هستند و مطلق می‌باشند. همچنین این دو مقوله همزمان بر سه شخص تثلیث و کل تثلیث به عنوان واحد حمل می‌گردند. اصولاً هنگامی که می‌گوییم خدا هست و می‌باشد، یعنی عظیم است خیر است و ... در واقع بین بودن و عظیم بودن و خیر بودن او هیچ تفاوتی نیست. یعنی صفات خدا عین ذات اوست تا دوگانگی و ترکیب بین ذات و صفات ایجاد نگردد. به عقیده آگوستین رابطه بین سه شخص تثلیث بر اساس حمل اضافی است که صورت می‌گیرد. یعنی اگر یکی پدر است و یکی دیگر پسر این به واسطه روابطی است که بین این سه شخص در جریان می‌باشد. مثالی هم که در این زمینه می‌زند مثال برده و ارباب است. هنگامی که یکی برده و دیگری ارباب می‌باشد این در واقع به واسطه رابطه‌ای است که بین این دوشخص برقرار می‌باشد. و هنگامی که این رابطه از آنها گرفته شود دیگر این نسبت ارباب و بردگی نیز از بین می‌رود. یکی ارباب است به واسطه اینکه به دیگری حکم می‌کند، و دیگری برده است به واسطه اینکه باید فرمانپذیر باشد. در تثلیث نیز همینطور است یکی پدر است چون پسر از اوست و یکی پسر چون مولود پدر است. یکی نیز روح القدس چون از پدر و پسر است. هنگامی که رابطه ارباب و بردگی از آن دوشخص گرفته می‌شود نه چیزی به جوهر آنها اضافه و نه کم می‌شود. بلکه رابطه آنهاست که فسخ می‌گردد. در تثلیث نیز همینطور می‌باشد. هیچ چیزی به واسطه این روابط بین سه شخص تثلیث نه به جوهر آنها اضافه می‌شود و نه از جوهر آنها کم می‌شود بلکه رابطه بین آنهاست که باعث ایجاد تثلیث می‌گردد. پس آگوستین به این وسیله این امر را که این سه شخص باید دارای سه جوهر باشند را توجیه می‌کند. آگوستین چون روح انسان را نیز امری خدایی می‌داند، آنرا نیز به تبعیت از تثلیث به سه بخش تقسیم می‌کند و در واقع تثلیث را در روح نیز جاری

می‌کند و آنرا به سه بخش نفس، عقل و حیات و یا فکر، شناخت و عشق تقسیم می‌کند.

خلقت

از دیدگاه آگوستین خلقت از یک موجود سرمدی و ازلی یعنی همان خداوند می‌باشد. همانطوریکه قبلاً ذکر شد مثل در عقل خداوند قرار دارد و این عقل همان خدای پسر می‌باشد. خدای پدر با توجه به این مثل که شامل تمام حقایق در این جهان می‌باشد به ماده بی نظم جهانی (cahos) نظم می‌بخشد. همچنین این ماده در واقع همان علت مادی است که، مخلوق خداوند می‌باشد و نه موجودی ازلی و بلکه موجودی است ممکن و حادث. وی برای خلقت دو امر رابه عنوان اصول معتقدات مسیحی ذکر می‌کند که آنها عبارت‌اند از:

۱. خلقت از عدم می‌باشد: از دیدگاه آگوستین خلقت از عدم می‌باشد و خدای آگوستین موجودی است که کافی است بگوید باش تا هرچیزی از جمله جهان موجود شود. پس خلقت امری ازلی نمی‌باشد، بلکه زمانی را هم می‌توان تصور کرد که ماسوی خدا نبوده اند. و خداوند از این عدم و نیستی این جهان را آفریده است.

۲. خلقت همراه با زمان می‌باشد: چون خلقت از عدم است، پس زمانی بوده است که جهان نبوده است و درواقع زمان هم نبوده است. یعنی اینکه قبل از اینکه خداوند اراده کند تا جهان بوجود آید زمانی نبوده است و با اراده خداوند برای خلقت جهان بوده است که جهان موجود شده و زمان نیز با آن پدید آمده است. پس خلقت با زمان بوده است و نه امری ازلی.

درباره مسئله خلقت امر دیگری نیز در فلسفه آگوستین مهم است و آن استقاده آگوستین از «نظریه عقول بذری» رواقیون می‌باشد. وی بیان می‌کند که هر نوع از موجودی در واقع دربردارنده بذر انواع بعد از خودش می‌باشد. یعنی اولین زوج انسانی که به وجود آمده بودند، بذر تمام انسان‌های بعد از خودشان را در درون خود دارا می‌بودند. و این امر یعنی دربر داشتن انواع بعد از خود از هر انسان تا انسان دیگر وجود دارد. اگر قرار است که خداوند برای مثال ۳ انسان را در کره زمین بیافریند و بوجود آورد، بذر این ۳ نوع انسان در همان انسان ابتدایی قرار دارد و با مرگ هر انسان و متولد شدن انسانی دیگر از این نوع بذر کاسته می‌گردد و آن از قوه بودن به فعلیت می‌رسد.

مسئله شر از نظر آگوستین

آگوستین مسئله شر را به دو طریق و آن هم اندیشه سنت‌های گذشته فلسفی حل می‌کند که آن نیز بر دو قسم تقسیم می‌گردد و آن دو عبارت‌انداز:

۱. شر امری است عدمی: این نظریه را که شر امری است عدمی را آگوستین از سنت نوافلاطونیان به وام گرفته است. و این نظریه بر این تاکید دارد که شر را خداوند به وجود نیاورده است، و درواقع عدم وجود خیر همان شر است. برای مثال عالم مادی به ذاته امری شر نیست. بلکه در قیاس با عوالم دیگر است که در مرتبه‌ای پایین تر و نازل تر قرار می‌گیرد و شر محسوب می‌گردد. در واقع شر بودن یا نبودن عالم ماده به خاطر (نداشتن و عدم) یا وجود عالم بالاتر از آن می‌باشد. و همچنین در مورد تاریکی و ظلمت نیز همینطور می‌باشد. یعنی اینکه ظلمت به صورت امری خارجی واقعاً وجود ندارد بلکه ظلمت عدم نور می‌باشد.

۲. شر امری است نسبی: این نظریه را آگوستین از رواقیان گرفته است. اگر انگشتان دست انسان ظریف است و ممکن است که در اثر ضربه‌ای شکسته شود، این امری شر و بد محسوب نمی‌شود. اگر این ظرافت را انگشتان دست دارا نبودند دیگر انسان نمی‌توانست که آثار هنری بیافریند و حتی غذا بخورد. اگر دندان درد برای انسان دردناک است این امر ذاتاً شر محسوب نمی‌گردد، بلکه این درد خود این هشدار را به ما می‌دهد که ضایعه‌ای در دندانهای ما وجود دارد و ما باید آنرا رفع کنیم. شر بودن درد دندان به خاطر درد آن امری است نسبی، چون در عین اینکه درد آن برای ما بد است و شر محسوب می‌گردد، از آن طرف هم مفید و خوب است که ما را از ضایعه‌ای آگاه می‌کند، و این همان نسبی بودن شر را نشان می‌دهد.

فلسفه تاریخ و سیاست

در باب فلسفه تاریخ و سیاست آگوستین به جهان به شکل ثنوی و یا مانوی نگاه می‌کند. فلسفه تاریخ او در کتاب در باب شهر خدا یافت می‌شود. آگوستین ملت‌ها را در طول تاریخ به دو قطب شهر خدا و شهر دنیا تقسیم بندی می‌کند. مردم شهر خدا کسانی هستند که مرکزیت آنها همان اورشلیم یعنی محل قیام عیسی مسیح است. اینان مردمی خدایی اند که به توحید اعتقاد دارند و به خداوند عشق می‌ورزند. نقطه مقابل این شهر شهر دنیا قرار دارد که مرکزیت آنها شهر بابل است و این امر به خاطر فساد و فحشایی که در بابل آن زمان رایج بوده است می‌باشد. مردم شهر دنیا انسان‌های مغرور و متکبر هستند و دین اینان ادیان چند خدایی می‌باشد یعنی مشرک هستند. نکته جالب توجه در نظریات آگوستین در این باره این امر است که او معتقد است که افرادی هستند که به ظاهر در شهر دنیا هستند ولی در واقع در شهر خدا هستند و همچنین عکس آن یعنی مردمی هستند که به ظاهر در شهر خدا اند ولی در باطن در شهر دنیا می‌باشند. این امر دیدگاه شمول گر ایانه آگوستین به مسیحیت را نشان می‌دهد که از پایه‌های شکل گیری نظریه پلورالیسم دینی جان هیک در عصر حاضر است. در واقع در اینجا آگوستین صرف انجام اعمال ظاهری را مبتنی بر پذیرش مسیحیت نمی‌داند بلکه آنچه اهمیت دارد باطن و نیت اعمال است که برای عشق به خداوند صورت گیرد. همچنین این افراد شهر دنیا و شهر خدا در روز قیامت از یکدیگر جدا می‌گردند و در قیامت است که مشخص

می‌گردد که کدام اهل شهر دنیا و کدام اهل شهر خدا هستند. این نظریات از این حیث در مقوله فلسفه تاریخ می‌گنجد که در واقع آگوستین اقوام کل تاریخ را به دو قسمت تقسیم بندی می‌کند، یعنی به اقوام عالم از دیدی تاریخی می‌نگرد و همچنین به خاطر اینکه مسیحیت حاضر نتیجه گناه تاریخی است که از آدم تا حالا به افراد رسیده است. در مقوله فلسفه سیاست قرار می‌گیرد به این خاطر که اقوام و ملت‌های جهان را با ذکر نام شهر به عنوان مرکزیت این اقوام در دو قسمت شهر دنیا و شهر خدا تقسیم بندی می‌کند.

زیبایی

به عقیده آگوستین در اشیاء زیبا نوعی آهنگ یا ریتم به چشم می‌خورد این ریتم بیانگر همان وحدت عددی و نظم دقیقی است که میان اجزاء و عناصر سازنده اشیاء برقرار است. این آهنگ یا ریتم آنچنان نزد او حائز اهمیت است که آن را منشاء همه زیبایی‌ها می‌داند اما این آهنگ نزد وی با معنای رایج آن تفاوت گسترده‌ای داشت. به زعم وی مفهوم ریتم یا آهنگ کیفیتی است که قابل کاربرد و قابل اعمال در خصوص پدیده‌های عینی، ملموس مادی و معنوی است. بنابراین این آهنگ حد و مرز قالب‌ها را در هم می‌شکند، یعنی تنها میان اصوات یا اجرام وجود ندارد بلکه میان اذهان و حالت‌ها نیز می‌توان به وجود ریتم یا آهنگ برخورد. به عبارتی دیگر، آهنگ کلید زیبایی هر پدیده‌ای به شمار می‌آید. از سویی دیگر، به عقیده وی، گرچه مفهوم کیفیت یا چونی یا حالت‌های مختلف موجود در اشیاء واجد اهمیت است اما زیبایی را صرفاً نباید و نمی‌تواند به کیفیت محدود ساخت. کیفیت منظور در این جا حضور وحدت تمامی یا حضور وحدت همه اجزاء سازنده یک شیء است. زیبایی در عین حال باید نشانگر تفاوت و تضاد نیز باشد. زیرا تضاد و تفاوت خود بیان مراحل از درجات استکمالی شیء زیبا به شمار می‌رود. او همچنین امر زیبا را از امر شایسته و مناسب متمایز می‌داند. به زعم وی امر شایسته و مناسب صرفاً کیفیتی است نسبی، یعنی هر چیز در مقایسه و نسبت با چیز دیگر شایسته و در خور حساب می‌آید. علاوه بر این، او امر زیبا را از امر مطبوع و لذت بخش متمایز می‌داند. اساس زیبایی صرفاً بر انتقال لذت یا انطباع خاطر محدود نمی‌شود. آموزه‌های آگوستین در باب زیبایی را می‌توان با پاره‌ای آموزه‌های روان‌شناختی و انسان‌شناختی همراه دید. در تلقی آگوستین از زیبایی و آثار هنری وحدت و هماهنگی نقش بسیار تعیین کننده‌ای ایفا می‌کنند و به همین خاطر دیدگاه‌های زیباشناسی وی را اوج تکامل زیباشناسی قرون وسطی و مسیحیت به شمار می‌آورند.

آثار

- از مهم‌ترین آثار وی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:
 - اعترافات: که زندگینامه فلسفی-اعتقادی وی می‌باشد. گفته می‌شود این اثر نخستین خودزندگی‌نامه‌ای است که در غرب نگاشته شده است.
 - در باب تثلیث: که این اثر مهم به نوعی تبیین اعتقادی درباره تثلیث می‌پردازد.
 - شهر خدا: کتابی است درباره فلسفه تاریخ و سیاست. آگوستین ازپایه گذاران فلسفه سیاست در غرب محسوب می‌گردد.
 - درباره معنی لفظی کتاب سفر پیدایش: نشان دهنده عقاید وی درباره خلقت و شکل‌گیری جهان است.
 - درباره اصول عقاید مسیحی
 - درباره هشتاد و سه سوال مختلف
 - رسالات علیه دین مانوی.

کتاب اعترافات

کتاب اعترافات، از نثری خودپسنده برخوردار است؛ نثری که سرشار از اندیشه‌ها و خاطره‌های شخصی و خانوادگی است و در ضمن واگویی و واکاوی آن خاطرات، عالی‌ترین افکار انتزاعی فلسفی و کلامی را در میان می‌گذارد؛ چنانکه امروزه نیز اندیشه‌هایش دربارهٔ مباحثی مانند حافظه، زمان، و زبان، قابل تأمل است. در عین حال، کشش و جاذبهٔ متن که از تجربه‌ای وجودی برمی‌خیزد، حتی می‌تواند سرآغازی باشد برای افراد علاقمند، اما غیر متخصص در حوزهٔ الهیات وجودی. چرا که پرده برداری از خفایای زندگی یک انسان کمال طلب، خود به منزلهٔ ارائهٔ نمونه‌ای است برای کسانی که به حقیقت عشق می‌ورزند و سودای تبلیغ آن را در سر دارند.

متن کتاب تا حد زیادی ادبی بوده و آگوستین در آن خدای خویش را بی‌پرده و از تمام وجود مخاطب قرار داده است. وی داستان زندگی خود را از زمان طفولیت برای خدا بازگو می‌کند و تمام خطاها و گناهانی را که مرتکب شده به درگاه خدا عرضه می‌کند تا مورد بخشش و عفو الهی قرار گیرد.

در این متن با توجه به حجم زیاد کتاب سعی شده است نکات اصلی و مهم «اعترافات آگوستین» آورده شوند تا خواننده محترم علاوه بر آشنایی با ادبیات کتاب و سیر مطالب جهت مطالعهٔ متن اصلی ترقیب شود.

«اعترافات آگوستین» در سیزده باب تنظیم شده که به صورت خلاصه در زیر آمده است.

باب اول

سنت آگوستین در باب اول کتاب خود در شگفت است که چگونه بشر به این خردی و بینوایی به ستایش خداوندی با این مرتبت و منزلت می‌پردازد؟! «بارالها! تو بزرگی و بینهایت سزاوار ستایشی. قدرت و حکمت بی حد تو بس

عظیم است. با این همه، انسان، این جزء ناچیز آفرینش، آن که با فنا درآمخته و نشان مرگ این کفارهٔ گناه نخوت در پیشگاه تو را بر دوش میکشد [تا بداند] تو در برابر مقرر عنان مقاومت میکنی، اکنون می‌خواهد تو را بستاید. این تو هستی که ما را برانگیختی تا سرور خود را در ستایش تو بیابیم. زیرا تو ما را از برای خودت آفریدی و دل بی آرام ما، مادام که در تو نیارمیده است، در تب و تاب است.» وی خدای را به درون خویش می‌خواند و نشان می‌دهد که هم خدا در آدمی هست و هم آدمی در خدا. او معتقد است خدا در همه جا و همه چیز، به کمال هست.

«بارالها! آیا زمین و آسمان گنجایی تو را بدان سبب که تو آنها را می‌آگنی، دارند؟ آیا بی آن که آنها تو را شامل شوند، چیزی از تو باقی می‌ماند؟ آنچه از تو باقی مانده، در کجا پراکندهٔ منتشر شده است، حال آن که تو زمین و آسمان را پر کرده‌ای. آیا نیاز نداری که چیزی تو را در بر گیرد؟ پس این تو هستی که همه چیز را در بر می‌گیری و می‌آگنی.»

در ادامه، به توصیفی شگرف از عظمت و قدرت الهی می پردازد تا حقارت خود و انسان را به درگاه خدا عرضه دارد. سپس لب به استغاثه می گشاید:

« خانه کوچکی است جان من برای پذیرایی از تو. آن را وسعت بخش. ویرانه ای بیش نیست. آبادش ساز. می دانم و اعتراف میکنم اثاث خانه جان من دیدگان تو را می آزارد. اما چه کسی آن را می پلاید؟ وانگهی، بر دامن چه کسی سر به ندبه و زاری گذارم و تو را طلب کنم؟ پروردگار من! مرا از آلودگی نهانی ام بیالای! و از هر وسوسه ای که از جانب دیگری است، برهان، و نفس مرا در خدمت خود گیر. پروردگارا من ایمان آوردم و از این رو سخن میگویم و تو این را میدانی. آیا نزد تو، به مثابه خصم خود، گناهانم را شرح نداده ام و تو آیا آلائش گناهان مرا مورد عفو و رحمت قرار ندادهای؟ مرا با تو سر مناقشه نیست. تویی که سراپا حقیقتی و از خوف این که مبدا بی عدالتی من علیه خود دروغ ساز کند، نمیخواهم خود را به خطا درافکنم. نه! مرا ابدأ با تو سر مناقشه نیست. چه، اگر تو بخواهی از نزدیک، بی عدالتیهای ما را به سنجۀ عدل خود بسنجی، پروردگارا! پروردگارا! کیست که تاب عقوبت تو را بیاورد؟! ».

آگوستین مقدس پس از یک مقدمه چینی با خدای خود، شروع به تعریف داستان زندگی خویش می کند و سعی می کند هر آنچه بر او گذشته است را در محضر خدا بازگو کند تا اوج غفلت و معصیت خود را به معبودش نشان دهد و از خدا بخواهد مورد رحمت او قرار بگیرد. لذا قسمتی از باب اول را به توصیف ایام طفولیت و تصریح مشیت و جاودانگی الهی می پردازد.

وی اذعان می کند که آدمی حتی در ایام طفولیت نیز دستخوش معاصی مختلف است و همیشه و در همه حال دام گناه برای بشر پهن و گسترده است.

با توصیف آن که به چه نحو طفل زبان به سخن می گشاید، گفتگویش را ادامه می دهد. و بیان می کند که گرایش به لهو و لعب، باعث کاهلی او در امر تحصیل شد و در واقع دوران کودکی خود را همراه با انزجار از امر تحصیل می داند که اگر به اختیار خودش بود تحصیل را رها می کرد اما حال که به گذشته می نگرد، در می یابد که خداوند خیر و صلاح او را در اجباری که اطرافیان به منظور تحصیل او به کار می بردند، قرار داد و اگر در این موقعیت کنونی حاضر است از باب لطف و رحمت خداست.

درد دل خود را در باب پوچی حکایات و تخیلات شاعرانه ای که او مشتاقانه دوست می داشت با خدای خویش ادامه می دهد. حکایات و تخیلاتی که زمان زیادی از عمرش را به باد داده و غفلت را در دلش کاشته بود.

آگوستین آنقدر با خدای خود راحت است که از گفتن هیچ چیزی به معبودش ابا ندارد، وی سعی دارد همه چیز را با یگانه وجود هستی بخش خود در میان بگذارد، حتی آنچه بی اهمیت از بحث اصلی اش باشد.

در ادامه آگوستین به نیایش روی می آورد و با ادای کلمات ادبی و زیبا، خدا را نیایش می کند. در همه نیایش های او این امر کاملاً مشهود است که خدا را سرچشمه تمام رحمت ها می خواند و خود را بی او، هیچ می داند. او ادامه می دهد و این بار خود را رو در روی حکایت غیر اخلاقی می بیند که در گذشته اتفاق افتاده است. آن را بازگو می کند و از حس طالتی که با سوق دادن وی به طرف افکار شعرا در قالب نثر و قرائت در ملأ عام بر او عارض می شد، شکایت می کند.

در زمان او مردم بیش از قوانین الهی تابع قوانین نحویون بودند. آگوستین اختلال اخلاقی کودکان در سنین بالاتر را زمینه ساز بسیاری از معصیت هایش می داند. در پایان باب اول بر آستان پروردگار به خاطر نعماتی که در طفولیت ارزانی اش کرده، شکرگزاری می کند.

باب دوم

باب دوم با آغاز حکایت اختلالات اخلاقی زمان جوانی آغاز می شود. «می خواهم ننگهای گذشته و آلودگی های نفسانپام را به خاطر آورم؛ نه به خاطر آن که آنها را دوست می دارم، بلکه برای دوست داشتن تو. ای خدای من، و از عشق به حب توست که به انجام این کار مبادرت می ورزم. من به تلخی، راههای تباهی ام را مرور می کنم تا طعم شیرین رحمت تو را بچشم. آه! ای خدایی که میرا از خطایی و ای سرچشمه سعادت و امنیت که مرا در خود پذیرا شدی و از شرکی که زایل می کرد، بیرون کشاندی. در آن هنگام که از یکتایی تو رویگردان شدم، در هزار بیراهه تباهی گم گشتم. جوانی خام بودم و در آتش ارضای هوسهای دوزخی ام می سوختم. من جسورانه خود را در در آن هنگام که سرمست کبر عشق های رنگ به رنگ و ظلمانی، وانهاده بودم بودم پس زیبایی ام فرو پژمرد و می خواستم در نظر مردم مقبول افتم، در پیشگاه تو جز مایه ننگ و تباهی نبودم.» وی ریشه اشتباهات خود را در تب و تاب دوران بلوغ می بیند و اعتراف می کند هرچند که مادرش او را به خاطر کارهای ناپسندش سرزنش می کرده ولی به خاطر تعالیم خطایی که از دوستان ناهل دیده بود، سرکش شده بود. در باب سرفقتی که به همراه چند تن از رفقاییش مرتکب گردیده با خدا صحبت می کند و اذعان می کند که معمولاً معاصی و جنایات، رخ نمی دهد مگر به طمع تمتع از مواهب دنیوی یا بیم از کف دادن آنها.

نافرمانی از خداوند را به وضوح در معاصی و خاصه در گناه خود نشان می دهد و خدای را از بابت عفو گناهانی که مرتکب شده است و نیز گناهانی که از آنها بازداشته شده است، سپاس می گزارد.

آگوستین اعتراف می کند که در این گناه لذت ارتکاب در ملأ عام را می جسته است! به واقع جستن لذت جرم نه در طلب خواسته که در فعل حرام!

« خداوندا! این خاطرات زنده جان من است که به پیشگاه تو عرضه می دارم. فقط باید بگویم که در خلوت این جرم را مرتکب نمی شدم؛ جرمی که لذتش نه در آنچه که می طلبیدم، بلکه در فعل سرقت جای داشت. اگر تنها بودم، در آن هیچ رضایتی نمی یافتم. آه از رفیق بدخواه، اغواکننده اسرارآمیز نفس، سودای ملتهب آزار، واجد لهو و لعب، و آزدن ممنوع بی آن که پای منفعت میان باشد. اما به محض آن که کسی بگوید برو فلان کار را انجام ده از رد خواسته اش شرمسار میشویم.»

در ادامه انزجار خود از گناه را اعلام می دارد و آرزوی آرمیدن در خداوند را نهایت آمال خویش می داند.

باب سوم

درافتادن به دام عشقی ناپاک هنگام رفتن به کارتاژ به منظور اتمام تحصیلات، سرآغاز این بخش از اعترافات آگوستین است.

«به کارتاژ رفتم، جایی که پیرامونم دیگ جوشانی از هوس های شرم آور میجوشید. من هنوز کسی را دوست نمی داشتم. فقط دوستدار مهر ورزیدن بودم. در گیر و دار میلی مکتوم به عشق بودم و از این که بیش از این ها در کشمکش نیستم، بر خود نهیب می زدم. اما از آنجا که عاشق دوست داشتن بودم، چیزی در خور عشق می جستم و از آرامش نهفته در طریق بدون دام، واهمه داشتم. جانم گرسنه بود، محروم از غذای روح، محروم از تو ای خدای من. اما این گرسنگی را احساس نمی کردم. من به غذای فسادناپذیر هیچ اشتهاهی نداشتم؛ نه به دلیل سیری، بلکه هرچه محرومتر از اینگونه غذاها می ماندم، بیشتر موجب دلزدگی ام می شدند و از این رو، جانم بیمار بود و رنجور زخم های بدخیم. از خود به در شده با حاجتی حقیر، خود را به مخلوقات ضعیف زنان نزدیک می کردم. در صورتی که اگر این ضعیفه ها روح نداشتند، بی گمان کسی بدان ها مهر نمی ورزید...».

او کتابی را از سیسرون خواند که مولد عشقی پرسودا به حکمت در نوزده سالگی شد. و همین باعث غروری در وی شد که او را از خواندن کتاب مقدس به بهانه بی پیرایگی آن باز می داشت.

در ادامه اعترافات خود به این موضوع اشاره می کند که در بند شک مانویان گرفتار شده بود. اما پس از دریافتن سرشت الهی و تقوای پیران دیر خطب های مانویان را رد کرد.

تقبیح امور خلاف طبع و تحسین امور خلاف عرف و تشریح آن که در برابر خیر و شر دآوری الهی با دآوری آدمی متفاوت است از دیگر نکات مهمی است که آگوستین به آنها پرداخته است.

ندبه و زاری « مونیکا » ی پارسا در جهت طلب هدایت فرزند و بشارت کشیش به مونیکای پارسا در خصوص هدایت قریب الوقوع فرزندش آگوستین، ادامه گفتگو را تشکیل می دهد.

باب چهارم

پیرامون نه سالی است که فریفته می شد و می فریفت و جز خبط و عبث دنبال نمی کرد.

« در خلال این دوره نه ساله که از نوزده سالگی تا بیست و هشت سالگی به درازا کشید، دستخوش هوسهای گوناگون بودم. فریفته می شدم و می فریغتم، اغوا می شدم و اغوا می کردم، در ملأ عام به تعلیم عمومی میپرداختم که آنها را « علوم آزاد » می خواندند و در خفاء، به ریا، نام مذهب به آن می دادم. اینجا خود را قربانی غرور می کردم و آنجا دستخوش خرافه و در هر دو جا اسیر بطالت. از سویی خیال اقبال عامه را در سر می پروراندم از کف زدن های در تأثر گرفته تا مسابقات شعر، ملعبه ها، هزل های نمایشی و بل هوسی های مهمل و از سوی دیگر مشتاق پالودن خود از پلشتی ها بودم و از این رو بود که برای آنان که برگزیده و قدیستان می خواندند، آذوقه می بردم تا در کارگاه بن خود از آن طعام ها، فرشتگان و خدایانی سازند که موجبات رستگاری مرا فراهم آورند. این اعمال و خیالات موهوم را دنبال می کردم و به همراه دوستانی که به دست من و همچون من فریب خورده بودند، دلباخته آن اعمال شده بودم. بگذار خودپسندان استهزایم کنند، که تو ای خدای من، برای گرامیداشت آنان هرگز فرو افکنده و در هم شکسته نخواهی شد.

من شرمساری هایم را به قصد تسبیح تو در حضورت اعتراف خواهم کرد. از درگاه تو تمنا دارم که رخصتم دهی و حافظه ای قوی عطایم فرمایی که بتوانم تمامی انحرافات خطای گذشته ام را از نظر بگذرانم و به پیشگاه تو شکرانه ای را قربانی کنم. زیرا بدون تو، من به خودی خود کیستم؟ جز راهبری که به سوی تاریکی ها هدایت میکند؟ و در برابر، آن هنگام که جان من سلامت است، جز طفلی که شیر تو را می مکد و خوراکی فسادناپذیر را از تو به دست می آورد، چیست؟ و انسان وقتی که انسان است، دیگر چه می خواهد باشد که مرتبتش بر او فزون آید؟ بگذار اربابان زر و زور بر ما بخندند، لیک ما ضعفا و فقرا، به اعترافاتمان ادامه خواهیم داد. »

تعلیم سخنوری، همزیستی با زنی خارج از چارچوب ازدواج، و تمسخر غیب گویی که به او وعده دریافت جایزه می داد ادامه اعترافاتش به درگاه خداست. آگوستین علاقه عجیبی به نجوم داشته، به طوری که حتی ملاتمهای طبیبی حاذق قادر به انصراف وی از نجوم نبود.

تدریس خطابه در تاگاست، از دست دادن یکی از صمیمی ترین دوستانش و تحمل رنجی جانسوز در فراق او از مهمترین اتفاقات رخ داده در زندگی اش به حساب می روند که در این باب با یگانه معبودش بسیار سخن گفته است.

او از خداوند سؤال می کند که چرا اشک در حزن دلپذیر است؟

« و اکنون خداوند، همه چیز سپری شده و زمان، زخم مرا التیام بخشیده است. آیا می توانم گوش قلبم را به دهان تو نزدیک کنم و از تو که نفس حقیقت هستی،

بیموزم که چرا گریستن بر شوربختی ها آرامبخش است؟ حال که همه جا حاضری، آیا می توانی به دور از ناکامی های ما بیارامی؟ و در حالی که ما به امواج حوادث درمی غلتیم، در خود محصور بمانی؟ اگر نتوانیم صدای گریه مان را به گوش تو برسانیم، دیگر امیدی برایمان باقی نمی ماند. پس شیرینی میوه ای که دست آورد مرارت و تلخی زندگی است، و حاصل شکوه ها، اشکها، لایه ها، و مویه هاست، از کجا می آید؟ آیا شیرینی اش از آن جهت است که امیدوار باشیم تو صدای ما را می شنوی؟ این امر در مورد عباداتی که متضمن شوق رفتن به سوی تو هستند، صدق میکند. اما آیا این شیرینی از رنج یا ملالی بود که مرا از پای درمی آورد؟ من امید نداشتم که او حیات دوباره ای بیابد و این، آن چیزی نبود که با اشکهایم طلب می کردم. چون ملول بودم و می گریستم. همین. زیرا بینوا بودم و شادمانی ام را گم کرده بودم. آیا اشکهای تلخ، از پس ناکامی محسوس و کامیابی های سپری شده و آن کراهت سخت، کام مرا شیرین می کرد؟»

مرگ دوستش رنج های زیادی را به او متحمل کرد به طوریکه ناشکیبایی در اندوه، او را به نفی بلد و عزیمت به کارتاژ واداشت. اوقاتی را که به مصاحبت دوستان می گذراند، رنج هایش را تخفیف می داد.

در باب عطوفت انسانی سخن می گوید و این که این عطوفت جز در وجود خداوند قرین نیک بختی نیست.

آنچه آگوستین بر آن اهتمام دارد این است که تمام مخلوقات در گذرند و جان در مخلوقات به آرامش نائل نمی شود. در واقع تمامی کائنات می رابند، فقط خداوند ماناست.

او ادامه می دهد که تمامی نفوس را بایستی در خداوند دوست داشت؛ همان که یگانه مأمَن آرامش است، همان که عیسی مسیح با تجسّدش ما را به او میخواند.

آگوستین مقدس اعتراف می کند از آنجا که روحش با تصویر پدیده های جسمانی کدر گشته بود، توان درک پدیده های روحانی را نداشت و بر آن باور بود که نفس، بخشی از خداست.

در آخر باب چهارم، به این نکته اشاره می کند که ما به سبب گریز، هراسی از بازنیافتن مأمَن بازگشت نداریم. چرا که سرمنزل حقیقی ما، جاودانگی تو، در غیاب ما فرو نمی ریزد.

باب پنجم

در این باب سنت آگوستین نفس خود را به تسبیح پروردگار می گمارد. «خداوند، فدیهای اعترافات مرا بپذیر. آن را از زبان من، که تو آن را ساختهای و به اقرار نامت برانگیزاندهای، قبول کن. تمامی استخوانهای مرا شفا بخش. هیچیک از مخلوقات تو لحظهای در ستایش تو درنگ نکرده، خاموشی نمیگیرند. آفریدههای معنویات تو را با دهانی که به سوی تو چرخیده ستایش میکنند و مخلوقات جاندار و بیجان با دهان نظار هگرشان. اینچنین روح ما خود را از ضعف

بیرون میکشاند و با تکیه بر آفرینش تو و با رسیدن به تو، ای خالق این آیات، اوج میگیرد؛ بدانجا که قوت قلب و اقتدار حقیقی وجود دارد.»

وی می گوید شیرین را از محضر الهی گریزی نیست و باشد که عنقریب به سوی او بازگردند. و فقط معرفت الهی ما را به سرمنزل سعادت می رساند.

او در ادامه می نویسد: «در خلال نه سالی که روح آواره من به مانویان توجه داشت، با بی صبری زایدالوصفی آمدن فاوستوس را انتظار می کشیدم. سایر طرفداران، وقتی دست روزگار مرا به محضرشان می انداخت، از ایرادات من می گریختند. آنان به من اطمینان می دادند که به محض آمدن مانی، صرف گفتگو با او کافیهست تا تمامی مشکلات را بسیار صریح و جدی حل کند. چون فاوستوس آمد، من او را مردی دوست داشتنی یافتم که با جذبہ سخن می گفت و مضامین متداول را بسیار دلپذیرتر از سایرمانویان، به آنان می آموخت. اما این ساقی کارآزموده با آن ساغرهای پرتکلف، برای رفع عطش من چه می توانست کرد؟ گوشه‌ایم از این مباحث خسته شده بود. دیگر مباحث او را نیکوترین مباحث نمی یافتم. زیرا فقط با زبانی بهتر بیان می گردید، شیوایی و طرز بیان آن گفته‌ها حقیقت را در نظرم آشکار نمی نمود. من فقط به خاطر فصاحت و چهره استدلالگر او بود که باور نمی کردم وی روحی خردمند داشته باشد. آنان که پیرامون او برای من لاف و گرافها می گفتند، داوران خوبی نبودند و فقط بدان خاطر که فاوستوس آنان را مسحور سخناناش میکرد، او را به طور مشهود و معقول، حرمت می نهادند. همچنین گونه دیگری از آدمیان را شناختم که برایشان حقیقت مجهول بود و حتی اگر حقیقت با زبانی دقیق و فاخر بر ایشان عرضه می گشت، از قبول آن سر باز می زدند. اما مرا ای خداوندگار من، تاکنون به واسطه راههای شگفت انگیز و مکتومی تعلیم داده ای و من باور دارم که تو مرا آموخته ای. زیرا این تعلیمات، عین حقیقتند. این حقیقت، هر کجا که باشد و هر جا که عیان شود، آموزگاری جز تو برای آن نمی شناسم. پس، در آن هنگام به یاری تو دانستم که نباید اندیشه ای را فقط به این دلیل که فصیح است، حقیقت انگاشت؛ و نه از آن رو که زبانی غیر قابل ترجمه دارد دروغ پنداشت، و نه آن را که به شکلی درخشان بیان می گردد، کذب دانست. اما خرد و بلاهت با خوراکیهای گوارا و ناگوار قابل قیاسند و سبک و سیاق بیان را به ظروف گرانبها و یا بیارزش می توان تشبیه کرد.

من مدت مدیدی بیتابانه در انتظار فاوستوس به سر برده بودم، چندانکه از شور و شغفی که در مباحثه نشان می داد و تسلط کاملی که همیشه در زبانش برای جذب افکار داشت، محظوظ می شدم. آری، از این خصوصیات خشنود بودم و او را بیش از سایرین می ستودم. با این حال، چیزی مرا می فسرده. مستمعین گرد او ازدحام می کردند و این امر موجب میشد که من نتوانم به او رجوع کنم و پیرامون مسائلی که خاطر مرا به خود مشغول داشته بود، در گفتوشنودی صمیمانه با وی بنشینم. سرانجام فرصتی نصیبم شد. زمانی که مبادله عقاید مزاحمتی برای وی فراهم نمی آورد، به اتفاق دوستانم به حضورش رسیدیم. من برای او چند مسأله که برایم

مبهم بود، مطرح کردم. البته او را در صناعات نظری بی اطلاع یافتیم. فقط اندکی دستور زبان می دانست، و البته اطلاعاتش در آن زمینه نیز جز شناختی سطحی نبود.

او مباحثی چند از سیسرون و سنک خوانده بود و نیز چند شعر و برخی کتب هنرمندانه که با زبان لاتین فاخری نگاشته شده بود. او همچنین هر روز تمرین سخنوری می کرد و عجباً که چه تجربه ای داشت در سهولت گفتار. به سبب کاربرد رضایتبخش قریحه و نیز برخی جذبه‌های طبیعی‌اش، دیگران را بیش از پیش مفتون می کرد. پروردگارا، ای خداوندگار من و ای قاضی ضمیرم، آیا خاطرات من صادقند؟ اینک قلب و حافظه من در پیشگاه تواند؛ در پیشگاه تویی که از آن زمان با راههای مخفی و شگفت انگیز تقدیرت راهنمای من بوده‌ای و همواره خطاهای شرم آور مرا پیش چشمانم نهاده‌ای تا منظر آنها در نگاهم کریه آید.»

او پس از وقوف بر جهالت فاوستوس از فرقه مانویان دل زده می شود. در این حین به مرض صعب‌العلاجی در رم مبتلا می شود و به یمن دعا‌های مادر بهبود می یابد.

همچنان که رفته رفته از آموزه مانوی مسلکان فاصله می گرفت، در نظرش بر شمار خطاهای ایشان افزوده می گشت.

آگوستین از سوی سیماک، به قصد تعلم در فن خطابه در میلان گسیل آنجا شد و استقبال پرشور آمبروسیوس از او، باعث ایجاد انگیزه ای قوی در وجودش شد.

باب ششم

مونیکای پارسا، فرزندش را در میلان می یابد و چون مطلع می شود که وی دیگر در جرگه مانویان نیست، یقین حاصل می کند که عنقریب پسرش را کاتولیک خواهد یافت.

فرصت مناسبی برای آگوستین بود تا به فهم هر آنچه هنوز ادراک نکرده بود، و شروع بازشناسی آمریت متون مقدس بپردازد.

او در کتاب اعترافات در بخشی اینچنین پیرامون تأهل و مجرد می نویسد: «آلیپیوس مرا از ازدواج کردن بر حذر می داشت. او پیوسته به من می گفت که اگر من همسری اختیار کنم، به هیچ وجه نمی توانیم اوقات خود را وقف دل دادن به حکمت کنیم. او خود کاملاً پاکدامن بود و این امر از آن رو شگفت آور بود که در نوجوانی، تجربه ای در زمینه عشق داشت، اما دلبسته آن نمانده بود. او از این بابت سرخورده شده بود و نسبت به این امر احساس انزجار می کرد. از آن پس در پاکدامنی کامل به سر می برد. به او خرده می گرفتم و برایش از افرادی که با وجود ازدواج، حکمت را تلمذ کرده بودند، در خدمت خداوند بودند و نیز برخوردار از دوستان وفادار و گرانمایه، نمونه می آوردم. در حقیقت خود من از این اقتدار درونی بسیار دور بودم. اسیر و بیمار هوی و هوس بودم و با به دنبال کشیدن زنجیر

اسارت خود، لذات فانی را می چشیدم. خوف آن داشتم که روزی این زنجیر از هم بگسلد و سخنان اندرزگونه‌های را که بر من ضربه می زد، همچون مجروحی که دست تیماردارش را که بر او مرهم می گذارد پس می زند، از خود دور سازم. به علاوه ابلیس برای اغوای آلیپیوس مرا به خدمت گرفته بود. او با سخنان پرجذبه و دلفریب من، بر سر راه آلیپیوس بذر دام هایی را می افشاند تا بر اثر آن، پاکدامنی و آزادی روحش را زایل کند. آلیپیوس از این که مردی چون من با یک چنین موقعیتی، در سودای شهوت گرفتار آمده، شگفت زده شده بود؛ در جایی که من هر بار در خلال مباحثاتمان به او می گفتم که برایم امکان ندارد که در تجرد به سر برم. برای مقاومت کردن در برابر اعجابش، به وی می گفتم که میان تجربه زودگذر و شتابزده او، از لذتی که وی به زحمت آن را به یاد می آورد و نیز تحقیر آن که بر او سهل و آسان بوده است با گوارایی پیوند مورد نظر من تفاوت زیادی وجود دارد و اگر نام در خور احترام ازدواج بر آن اضافه گردد، او دیگر نمی بایست از این که من چنین پیوندی را حقیر نمی شمردم به شگفت آید. سرانجام او نیز به ازدواج تمایل پیدا کرد...».

از آنجا که ایشان خود را جدای از مردم می دیدند، طرح پیشنهاد زندگانی اشتراکی با چند تن از دوستان مطرح شد تا به دور از مردم و برای خودشان زندگی کنند. در ادامه اعترافات آگوستین اذعان می دارد که از مرگ می ترسد و از روز داوری بازپسین و این که سعادت در شهوات جسمانی یافت نشود می هراسد.

باب هفتم

آگوستین در تلاش ادراک ذات خداوندی است...

« دیگر دوران نوجوانی پلید من به سر آمده بود. به دوران جوانی نزدیک می شدم و هرچه بر سن و سالم افزوده می شد، سبک سری روح بی پروا تر می شد. زیرا من فقط قادر به درک ذاتی بودم که قابل رؤیت باشد. به محض آن که اندکی به دروس حکمت توجه کردم، دیگر نمی توانستم تو را ای خدای من، در قالب جسمی انسانی تصور کنم. من همواره از این اعتقاد می گریختم و از خطیابی در ایمانیان، حتی در ایمان مادر روحانیان و کلیسای کاتولیک تو، خرسند می شدم. اما چه درکی می توانستم از تویی داشته باشم که نمی دیدم؟ پس کوشیدم تو را درک کنم. من که انسانی بیش نبودم، آن هم چه انسانی! تو، عظیم، یکتا و خدایی حقیقی هستی. تو را مدام در اعماق قلبم تغییرناپذیر و نقصناپذیر می انگاشتم. نمی دانم این یقین از چه وقت و از کجا در من راه یافته بود. اما به وضوح می دیدم و مطمئن بودم آن کس که تباه شدنی است، لایق آن کسی است که تباه نمی شود. لاجرم آن کس را که خدشه پذیر نبود، فراتر از کسی انگاشتم که خدشه پذیر بود و آن کس که اندیشناک تغییرنی نیست، در نظرم گرمی تر از کسی آمد که دستخوش تغییر بود...».

او اعتراف می کند خداوند تبااهی ناپذیر است. سپس در پی رابطه خداوند و شر برمی خیزد و سعی دارد منشأ شر را جست و جو کند. او با اعلام اینکه همانا

خداوند وجود مطلق است بیان می کند که هر آنچه هست، از آنجا که مخلوق خداوندی است، نیکوست. تمامی کائنات تسبیح گوی خداوند هستند و خداوند از هرگونه خطایی منزّه است. وجود همه چیز به دست خداوند و در خداوند است و همانا شر، روی برتافتن از خداوند است. این ها همه گفتگوهای مفصلی است که آگوستین در اعتراف به خدای خود به آنها پرداخته است. وی همچنین معتقد است تعالی در معرفت الهی دارای مراتب و درجاتی است.

باب هشتم

عزم آگوستین برای یافتن سمپلیسیانوس، پیر فرزانه، به منظور مشورت با او موضوع این باب را تشکیل می دهد. در باب سروری که خدا، فرشتگان، و آدمیان در ایمان آوردن گناهکاران به دست می آورند نیز آگوستین با معبودش سخن گفته است. او عزم خود را جزم می کند و اراده ای قوی در خود می بیند که می تواند با خودش ستیز کند و اعلام می کند که در حال شکستن واپسین مقاومت های نفس خویش است.

باب نهم

این باب بیشتر به نیایش اختصاص یافته است. نیایشی کاملاً ادبی و از روی خضوع و نیاز به درگاه خداوند. وی اعلام می کند و بهتر بگوییم با خدای خود این طور عهد می کند که ترك تعلیم کند:

« در حضور تو، مصمم شدم به این که مقام زبان را از بازار پرگویی بیرون بکشانم. دیگر نمی خواستم طفلانی که نه شریعت تو را می شناختند و نه آرامش تو را در سر داشتند، بلکه سرشار از هیجانات کاذب و دیوانه وار و ستیزه جویی های معرکه بودند، از دهان من برای جنون خویش حربه بسازند... ». او این تصمیم خود را به اهالی میلان هم اعلام می کند. مادرش مونیکا فوت می کند و او را بادردهی از تنهایی به جای می گذارد. آگوستین به درد دل می پردازد و یتیم بودنش را به درگاه خدا عرضه می دارد و برای مونیکای راحل دعا می کند.

باب دهم

این باب در مورد معرفت الهی است. چیزی که سنت آگوستین به دنبال آن بوده و هست. او معتقد است خداوند موضوع معرفت حسی نیست.

او با طرح مسائل مربوط به حافظه، مثل ظرفیت آن و...، اذعان می کند که معرفت الهی صرفاً به مدد حافظه میسر نیست و از طرفی هم نسیان مطلق محال است. لذا ممکن نیست انسانی به کلی خدا و خالق خویش را فراموش کرده باشد.

وی با بیان اینکه طلب سعادت، مستلزم تداعی سعادت است. این سؤال را مطرح می کند که تداعی سعادت متضمن چیست؟ و خود در پاسخ به آن می گوید جز در خداوند، در هیچ کجا سعادت را نمی یابیم.

از نظر آگوستین خداوند در درون ماست. و حیات آدمی مداوم در حال ابتلا است و انسان در دریای بلا غوطه ور است. یگانه اتکای ما در این دریای طوفانی خداوند است.

در ادامه به برخی از گناهای اعتراف می کند که همیشه در دسترس هستند (شهوت و نفس پرستی، افراط، لذات شامی، لذات بصری، لذات سمعی) و بیان می کند که باید پله پله در جست و جوی خداوند بود و گام به گام از این معصیت ها دور شد تا به حقیقت محض برسیم چرا که در آن واحد نمی توان هم حق و هم باطل را صاحب شد.

باب یازدهم

آوستین مقدس خداوند را بدایت و نهایت این اعترافات می داند. او معرفت الهی را از نصوص مقدس طلب می کند و خواستار کشف معانی حقیقی آیات تکوین خلقت است.

او اعتراف می کند که خلقت حاصل کلام الهی است و درك کلام خالق، طبق قانون زمان، محال است. و در یک کلام خداوند، عالم را با کلمه اش آفرید.

باب دوازدهم

او در این باب اذعان می دارد که تنها خداوند می تواند به ما توان فهم کتاب مقدس را عطا کند.

از دیگر نکات مهم این باب اشاره و اعتراف به این است که خداوند ماده را از عدم آفریده و آگوستین در باب عظمت خالق بسیار سخن گفته است.

باب سیزدهم

استعانت از خداوند موضوع اصلی این باب از کتاب اعترافات آگوستین است. او همه چیز را حاصل فیض خداوند می داند به طوریکه می گوید: «آسمان و زمین حاصل فیض خداوندند.»

آسودن در خداوند، نهایت و غایت آمال سنت آگوستین است. «اینک ما بدانچه تو پرداخته ای می نگریم. زیرا هستی به دلیل «نگاه تو» هست. پس آنگاه که بیرون از خویش را می نگریم، موجودیت آنها را می بینیم و با تأمل در آنها درمی یابیم که زیبایند. لیکن تو، پیش از این [قبل از آن که چیزی پدید آید]،

همه آنچه را که هست، به قصد خلق کردن در نظر آوردی. اکنون نیز اشتیاق انجام فعل نیک دامن گیرمان شده است و این شوق از همان دم که دل، خیر را از روح تو وام ستاند، در ما جای گرفت. پیشتر میل به شرّ در سر داشتیم، چرا که رهایت کرده بودیم. اما تو، ای خداوندگار یکتا! هرگز از «خیر» بازناستادی. به رحمت تو، برخی از کارهای ما در نظر نیک می آید؛ اگرچه این نیکی دوامی نخواهد داشت. با این همه، ما دل به این سپرده ایم که سرانجام طعم آرامش را در پیشگاه متبرک تو خواهیم چشید. و اما تو که بی نیاز از هر خیری، طعم آرامش ابدی را می چشی. زیرا تو در خود غنوده ای. کیست که بتواند این حقیقت را درک کند؟ کدامین ملک بر ملائک دیگر چنین درکی را ارزانی خواهد کرد؟ یا کدامین فرشته بر آدم؟ پس، از تو باید خواست و در تو باید جست و فقط حلقه بر آستان تو باید کوفت؛ آستانی که خواهیم یافت و بر ما گشوده خواهد شد. آمین.»

چه دیر عاشقت شدم!

"ای آن که زیبایی ات هم دیرینه است و هم تازه! عشق تو را چه دیر فرا گرفتم! چه دیر عاشقت شدم! تو در من بودی و من در جهان بیرون از خود به سر می بردم. تو را بیرون از خود جستم و از آن روی که خود چهره ای کریه داشتم، به مخلوقات تو با سیمای نیکو دل می بستم.

تو با من بودی، اما من با تو نبودم. زیبایی های این جهانی مرا از تو دور می ساخت و البته آن ها اگر به تو قائم نبودند، اصلاً وجود نمی داشتند.

مرا خواندی؛ به آوایی رسا بر من بانگ زدی و حصار ناشنوایی ام را در هم شکستی. بر من درخشیدی و نور تو احاطه ام کرد؛ کوری مرا به گریز وا داشتی.

شمیم خود بر من افشاندی؛ آن را بوییدم و اکنون نفس زنان، آن عطر دلاویز را تمنا می کنم. طعم تو را چشیدم و اکنون گرسنه و تشنه تو هستم. مرا نوازش کردی و اکنون از عشق به آرامشی که در تو یافت می شود می گذازم.

آنوقت که عاقبت با همه وجودم به دامن تو در آویزم، دیگر هر چه رنج و مشقت در من است محو و نابود خواهد شد.

عاقبت به حیات حقیقی زنده خواهم گشت؛ زیرا سراسر هستی ام مملو از تو خواهد شد. تو قامت آن کسانی را که از تو لبریزند راست نگاه میداری و ایشان را محافظت می کنی."